

از این ابیات و ایاتی که بعد از آنها در شاهنامه آمده^۱ بخوبی معلوم می‌شود که دیوان مازندران آدمیانی بوده‌اند شهر نشین ولی زورمند و برومند و دلیر و جنگجو که گاه کسانی از نژاد شاهان ایران نیز با ایشان یار میشدند چنانکه سام در همین جنگ خود از کرکوی نبیره سلم نام برده که با دیوان مازندران متحد بود و بیاری ایشان بجنگ سام آمد.

وصف سگسار و کرکسار که در دوبیت ذیل :

سپاهی که سگسار خوانندشان پلنگان جنگی گمانندشان
پس از کرکساران مازندران وز آن نره دیوان جنگ آوران

برای دیوان مازندران آمده قابل تأمل است. یکی از محققان چنین پنداشته است که چون این دیوان از پوست حیوانات و احیاناً سگ و گرگ برای پوشش استفاده می‌کرده‌اند بدین جهت سگسار و کرکسار یعنی مانند سگ و گرگ خوانده شده‌اند^۲ ولی ارتباطی که بعضی میان این وصف و کلمه ساک (قوم سگ‌سیت) تصور کرده‌اند^۳ بنظر من چندان درست نمی‌آید چه راه یا محل مهاجرت قوم سگ‌در ایران بنا بر آنچه تا کنون معلوم شده مازندران نبوده است مگر آنکه تحقیقات جدید چیزی در این باب بر ما مکشوف سازد.

دیوان مازندران در شاهنامه خطرناکترین دشمنان ایران شمرده شده‌اند. جمشید با آنکه بر همه دیوان دست یافته بود آهنگ پیکار ایشان نکرد و فریدون که تخت ضحاک را بیاد داده بود بچنین کار دست نزد و منوچهر و نوذر و زو و کیقباد :

ابا لشکر کشن و گرزگران نکردند آهنگ مازندران
که آن خانه دیو افسونگر است طلسم است و در بند جادو در است

از میان شاهان ایران تنها کاوس قصد گشودن مازندران و برانداختن دیوان کرد ولی چنانکه میدانیم در اینجا گرفتار جادویهای دیو سپید شد تا سر انجام

۱ - سپاهی و شهری و جنگی سوار همانا که بودند سیصد هزار

۲ - دارن . کاسپیا ص ۸۳-۸۶ نقل از کاوه دوره جدید شماره ۱۲ ص ۴۲

۳ - آقای جمال زاده ، همان صحیفه از کاوه .

رستم بجنک دیو سپید رفت و او را کشت و کاوس و دلیران و سپاهیان ایران را نجات بخشید .

دیو سپید بزرگترین و زورمندترین دیوان مازندران بود که از جادوی نیز بهره داشت و بنیرنگ او کاوس و پهلوانان ایران گرفتار و کور شدند . دیو سپید بزرگ دیوان و سالار ایشان بود و هزاران دیو در اطاعت خود داشت و میان کوههای مازندران در غاری زندگی میکرد^۱ و تخت او آنجا نهاده شده بود .

پس از جنک مازندران و برانداختن دیوان آن سرزمین دیگر در شاهنامه سخنی از دیوان نیست تا داستان اکوان دیو که منظومه‌یی کوچک است . در پایان سلطنت کیخسرو و آنوقت که این پادشاه لهراسپ را بجانشینی خود انتخاب کرد چنین گفت که این مرد دیوان را از جهان بر می اندازد . از این پس تنها در هزار بیت دقیقی چند بار کلمه دیو استعمال شده و غائله دیوان بدین ترتیب در شاهنامه پایان یافته است .

چنانکه دیده‌ایم دیوان در حماسه های ملی ما اگر چه از نژادی غیر از آدمیان شمرده شده‌اند ولی از صفات آدمیان بی بهره نبودند چنانکه مانند آدمیان گردهم جمع می شدند و سردار و شاه داشتند و بجنک می رفتند و از فنون جنک آگاه بودند - سخن می گفتند و چاره گری می کردند - از سحر و جادو خبر داشتند - خواندن و نوشتن میدانستند و بآدمیان می آموختند - هر يك را نامی بود (مانند پولاد - غندی - بید - ارژنگ - اکوان و امثال اینها) .

هر جا بنام دیوان مصادف شویم می بینیم که در روایات ما این دسته را با هیاتی نزدیک بآدمیان ولی اندکی دور از ایشان تصور کرده اند . معمولا دیوان سیاه پوست و برومند بوده اند . دندانهای ایشان مانند دندانهای گراز بود و موی دراز بر اندام داشتند و دوبیت ذیل راجع باکوان دیو :

۱ - بعضی از اهالی مازندران غاری را در یکی از دره های سوادکوه بنام «کیجا کرک چال» بین دو ناحیه دو آب و طالع نشان میدهند که جایگاه دیو سپید بود ، ازین غار عجائبی نقل می کنند و رسیدن بداهانه آن دشوار است .

سرش چون سرپیل و مویش دراز
دو چشمش سفید و لبانش سیاه
دهان پر ز دندانها چون گراز
تنش را نشایست کردن نگاه
تقریباً جامع اوصاف جسمی دیوانست . بسیاری از اوقات دیو در شاهنامه
بمعنی تناور و زورمند نیز استعمال شده و این از باب تشبیه بدیوانست که در نیرومندی
و تناوری مثل بوده اند . مثلاً ارجاسپ پس از اطلاع از رهایی اسفندیار از بند پدر
چنین گفت :

همی گفتم آن دیو را گر بیند
بگبیرم سر گاه ایران زمین
کنون چون گشاده شد آن دیوزاد
بیایم گیتی شود بی گزند
زهر مرز بر ما کنند آفرین
بچنگ است مارا غم و سرد باد

و علاوه بر این دیو معنی بدخوی و بدکیش و امثال اینها را نیز دارد .

از قرائن زیادی که در دست است و بعضی آنها فوقاً ذکر شد چنین برمی آید که
دیوان در روایات ملی ایرانیان دسته‌یی از آدمیان بودند و چون همه جا از ایشان بنیرو
و پهلوانی یاد شده معلوم میشود که مردمی تناور و برومند و از نژادی قوی بوده و چون
با ایرانیان بر سر مساکن خویش جنگ میکردند میتوان گفت که از نژادی دیگر
و پیش از ایرانیان در سرزمین ایران یا نواحی خاصی از آن مثلاً مازندران و کیلان
ساکن بوده اند .

کیش ایرانی با جادوی مخالف بود و از این روی می بینیم که در حماسه های
ملی ایران نسبت جادوی و سحر بایرانیان معمول نیست اما بملل غیر ایرانی و کسانی
که معتقد بمزدیسنا نبودند همه جا نسبت سحر و جادوی داده شده است . بنا بر این
محقق میگردد که دیوان بدین ایرانیان اعتقاد نداشته و علی الظاهر بت پرست و مشرک
یعنی معتقد به «دیویسنا» (برابر مزدیسنا) بوده اند و شاید تسمیه آنان بدیو نیز بهمین
سبب بوده باشد .

در پایان داستان اکوان تفسیری از کلمه دیو شده که اتفاقاً با قسمتی از تحقیق

ما موافق است و آن چنینست :

تو مردیورا مردم بد شناس
هر آنکو گذشت از ره مردمی
کسی کوندارد زیزدان سپاس
زدیوان شمر مشرش ز آدمی

مگر نيك معنیش می نشنود	خرد کو بدین گفتها نگرود
بیازو قوی و بیالا بلند	گران پهلوانی بود زورمند
ابر پهلوانی بگردان زبان	گوان خوان و گوان دیوش منخوان
همی بگذراند سخنها ز دست	تك روز گاراز درازی که هست

بگمان من علت آنکه در روایات ملی ایران برای دیوان شاخ و دم تصور می کردند این بوده است که دیوان بنا بر آنچه بصراحت از شاهنامه برمی آید پوست حیوانات بتن می کردند. مثلاً اکوان دیو پوست گور برتن داشت و در سایر موارد هم از «چرم» دیوان یعنی لباس چرمین که از پوست دد و دام تهیه می شد سخن رفته است و چنین می نماید که این بومیان ایران در تمدن از قوم آریا فروتر بودند و هنوز از بافتن و دوختن آگهی نداشتند.

قوم آریا هنگام مهاجرت و هجوم خود بایران ناچار شدند باین بومیان دیویسنا و پوستین پوش و نیم وحشی که بهره محدودی از تمدن داشتند و در عین حال مردمی زورمند و تناور بودند بجنگی سخت مبادرت کنند و این جنگ و ستیز دیر گاهی بطول انجامید و بهمین جهت در حماسه ملی ایران مقام بزرگی یافت. ظاهراً از آن بومیان آسیب فراوان بمهاجمین آریایی رسید و همین امر خود باعث شد که میان ایرانیان یادگارهای تلخ جانگدازی از ایشان بماند و رعب و هراس ایرانیان از این مردم در سراسر حماسه های ملی ایران آشکار است و ظاهراً گروهی از پهلوانان آریایی در جنگ باین مردم رنجهای فراوان برده و هنر نمایها کرده بودند و ازین روی می بینیم که نام چند تن از شاهان و پهلوانان داستانی در غلبه بر دیوان مثل شده است و از آن جمله است نام هوشنگ و تهمورث و جمشید و کرشاسپ و سام و رستم.

مهاجمین آریایی برای گشودن مازندران و دیلمان بیش از هر جا رنج بردند. این دو ناحیه کوهستانی و صعب در هجوم اعراب بایران نیز شهرت و اهمیتی از لحاظ مقاومت شدید یافت و چنانکه میدانیم جبال مازندران تا اواخر قرن سوم هنوز کاملاً بر حکومت اسلامی مسلم نشده بود و در جبال طبرستان و رویان و دیلم مرکز مقاومتی وجود داشت. عین این دشواری برای مهاجمین آریایی هم موجود بود چنانکه برای

راه یافتن بنواحی کوهستانی این سرزمین بجنکهای سخت و خطرناک دست زدند و برنجهایی فراوان دچار شدند. سلسلهٔ جبال البرز و جنگلهای انبوه آن با موانع بیشمار دیگر و حیوانات وحشی و درندهٔ کوهستانها و جنگلهای مازندران همه جا سد راه مهاجمان آریایی بود و جنگ با بومیان قوی پنجهٔ زورمند و شجاع این سرزمین نیز بر همهٔ این موانع افزوده میشد و تصور همین موانع و دشواریهاست که داستان دلانگیز هفتخان رستم و موضوع جنگهای شدید کرشاسپ و سام و کاوس و رستم را با دیوان مازندران بمیان آورد.

اینست آنچه از داستان دیوان در شاهنامه برمیآید اما اکنون باید بتحقیق در ریشه های کهن این داستان در اوستا و متون پهلوی پرداخت :

در اوستا چنانکه میدانیم برابر امش سپنتان (امشاسفندان) و یزتان که موجودات مینوی پاک و مقدس و دستیار اهورمزدا در ایجاد و نگاهداشت جهان خیرند، دسته بزرگی از موجودات شر و تباهاکار وجود دارند که کار آنها همه مقرونست بفساد و تباهی و پدید آوردن آنچه مایهٔ شر و بدیست. سردهٔ این موجودات خبیث و مخرب «انگرمئی نیو»^۱ (اهریمن) است که شر محض و پدید آورندهٔ سراسر بدیها و معارض خیر است که در ظلمت محض و جاویدان بسر میبرد و از جمله صفاتی که ازو در آثار مذهبی مزدیسنان مذکور است میتوان صفات ذیل را نام برد: دوزدام^۲ یعنی آفرینندهٔ موجودات شر - مئی ریه^۳ یعنی تباهاکار - دئوتیم^۴ یعنی دیوتترین دیوان، دیود دیوان.

چنانکه اهورمزدا برای ادارهٔ امور خیر امشاسپندان و یزدان را زیر دست خود دارد، انگرمئی نیو نیز دستهبی از موجودات خبیث یعنی دیو و دروج و یاتوک (جادو) و پییریکا (پری) زیر دست خود دارد^۵ که فعلاً از میان آنها تنها در باب دیوان سخن میگوییم: دئو^۶ در اوستا تقریباً بهمان معنی معمول خود استعمال شده است و برای آنکه

۱ - Angra-Mainyu - ۲ - dujdâma - ۳ - Mairya

۴ - daêvotema - ۵ - برای کسب اطلاع کامل رجوع کنید به مقدمهٔ اوستای دوهارله

۶ - Daêva - ۱۲۶۵ - ۱۳۴

از طرز استعمال این کلمه در اوستا خصوصاً یشتها اطلاع داشته باشیم بنقل سه نمونه جداگانه از آن میپردازم.

هوشنگ از اردویسور اناهیت چنین تقاضا کرد که: مرا یآوری کن که بر همه کشورهای و بر دیوان و مردمان و جادوان و پریان و کویان و کرپانان چیره شوم و دو بهره از دیوان مازندران و دروغ پرستان و بدکاران ورن را نابود کنم^۱.

فریدون از اردویسور اناهیت چنین خواست: مرا یآوری کن که بر اژیدهاک ...
براین دیو دروغ نیرومند که مایه آسیب مردمان است نظریابم^۲ ...

زریر از اردویسور اناهیت چنین تقاضا کرد: مرا یآوری کن که بر هومیگ دیویسنا ... چیرگی یابم^۳ ...

با توجه باین سه نمونه بطرز استعمال کلمه دیو در اوستا پی میبریم و چنین در می یابیم که دئو مخلوق خطرناک اهریمن و مایه آسیب مردمان و در ردیف جادوان و پریانست. گذشته از این چنین معلوم میشود که در اوستا دیو بر خدایان مذهب غیر ایرانی هم اطلاق می گردد (در ترکیب دیویسنا). این استعمال اخیر نتیجه آنست که دیو اصلاً و در مذاهب آریایی بمعنی «خدا» استعمال میشد چنانکه دانشمندان زبانشناس کلمه دئوس^۴ و زئوس^۵ لاتین و یونانی و اسامی مشتق از آن را در بعضی از زبانهای جدید اروپایی بادئو در اوستا و «دوا» در ادبیات سانسکریت از یک ریشه تصور کرده اند.
«دوا» در سانسکریت بمعنی فروغ و روشنی و تزد هندوان بمعنی خداست^۶.

گذشته از ترکیب دیویسنا، در سایر موارد معمولاً دئو بمعنی موجودات مجرد خبیث و تقریباً نظیر شیاطین در دین اسلام است. همچنانکه مفاهیم خیرمانند راستی و فراوانی و پاکی و یا موجودات اهورایی مانند آب و آتش و امثال اینها هر یک نگاهبانی از امشاسپندان و ایزدان یعنی موجودات مجرد پاک دارند همانطور هم مفاهیم شر مانند خشم و مستی و فساد و تباهی و حسد و خشکی و یا موجودات اهریمنی مانند

۱ - آبان بشت فقره ۲۲ ۲ - آبان بشت فقره ۳۴ ۳ - آبان بشت فقره ۱۱۳

۴ - deus ۵ - Zeus ۶ - یشتها ج ۱ ص ۲۹

تاریکی و سرمای سخت و نظایر آنها هر يك نگاهبانی از دیوان دارند مانند آئشم^۱ دیو خشم و کوند^۲ دیو مستی و آرسکو^۳ دیو حسد و زماک^۴ دیو زمستان و جز اینها که عده زیادی از آنها را میتوان در اوستا و سایر کتب دینی مزدیسنان یافت .
در حماسه مای گذشته از دیو که بطور مطلق استعمال شده بدسته معینی از دیوان یعنی **دیوان مازندران** نیز اشاره کرده اند :

از این دیوان در قطعات مختلفی از اوستا^۵ بنام دیوان مازن^۶ سخن رفته است و هوشنگ یکی از معارضان بزرگ ایشان بوده . مازن در اوستا نام ناحیه بیست که بعدها مازندران شده^۷ .. دیوان منسوب باین ناحیه علی الظاهر از آن مفاهیم یا موجودات مجرد خبیثی که یاد کردم نیستند بلکه از لحن قطعاتی که در آنها نام ایشان آمده چنین برمی آید که ایشان گروهی از آن مخلوقات خطرناک اهریمنی اند که قبلا از آنان نام برده ام . در سوتکرنسک یکی از قسمتهای مفقود اوستای عهد ساسانی چنین آمده بود که دیوان مازندران موجودات عجیب و عظیم الجثه یی هستند که در غارها سکونت دارند و آب دریا معمولا تا میان یاسینه ایشانست و اگر در عمیق ترین نقاط دریا بایستند سطح آب محاذی دهان ایشان خواهد بود^۸ . در فقره ۸۱ از فصل ۳۷ داستان دینیک آمده است که بزرگ دیوان مازندران استوویدات^۹ یعنی دیومرگ است .

هئوشینگه (هوشنگ) چنین آرزو داشت که بر دو بهره از دیوان مازندران فائق آید. دارمستتر این دیوان مازن را بومیان مازندران و منسوب بیک نژاد وحشی غیر ایرانی تصور کرده^{۱۰} و البته در این تصور خود مصیب است .

در عهد ضحاک دیوان مازندران از بیم او بسرزمین خونیرس نمی توانستند آسیبی رسانند اما پس از زوال سلطنت او بدین کار دست زدند چندانکه ساکنین خونیرس

۱ - Aeshma - ۲ - Kunda - ۳ - Araskô - ۴ - Zamaka

۵ - در باب دیوان رجوع کنید به زند اوستای دارمستتر ج ۳ ص ۲۰۹ و مقدمه اوستای دوهارله ص ۱۲۶-۱۳۴

۶ - مثلا آبان یشت فقره ۲۲ - ۷ - Mázana - ۸ - بعقیده دارمستتر شکل اصلی

مازندران Mazana-Tara بوده است (زند اوستا ج ۲ ص ۳۷۳) - ۹ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۱

فقره ۱۷ - ۱۰ - Astovidat - ۱۱ - زند اوستا ج ۲ ص ۳۷۳

شکایت نزد فریدون بردند و از دست آنان بنالیدند. فریدون با ایشان جنگی سخت کرد و دو بهره از آنانرا کشت و بیک بهره دیگر را بداخله کوه های خود راند چنانکه دیگر کسی از ایشان نتوانست بداخل ایران آید مگر دوتن از آنان که نزد فرش او شتر پدرزن زردشت بتعلم آمدند^۱. از ایرانیان نیز دیگر کسی جرأت نفوذ بداخله جنگلهای مازندران نکرد مگر کیکاوس به تفصیلی که در شاهنامه آمده است.

مازندران در روایات ایرانی هیچگاه مانند یک ناحیه واقعی از ایران محسوب نمیشد و حتی مردم این سرزمین را از یک جفت پدر و مادر غیر از اسلاف ایرانیان دانستند^۲. و در شاهنامه نیز از آنان چون یک نژاد خارجی سخن آمده است. در عهد ساسانیان هنوز یکدسته از مردم این سرزمین بت پرست بودند. بنا بروایت جاماسپ نامک و یشتاسپ از جاماسپ پرسید که آیا دیوان و ترکان از آدمیانند و پس از مرگ روح آنان بکجا می رود؟ - جاماسپ در پاسخ گفت که این هر دو گروه از آدمیانند و قسمتی از ایشان آیین اهورایی دارند و گروهی دیگر کیش اهریمنی و بسیاری از آنان بیبشت خواهند رفت.

در فقره ۱۹ از فصل اول از کتاب اول دینکرت نیز بآدمی بودن دیوان اشاره شده است و بنا بر این معلوم می شود که نه تنها دیوان مازندران بلکه همه دیوان در روایات قدیم ایرانی از آدمیان شمرده شده اند مگر مفاهیم مجرد شریر که در باب آنها قبلاً سخن گفته ام.

گذشته از دیوان مازندران که علی التحقیق بومیان آن ناحیه بوده اند از مردم کیلان نیز بنوعی خاص دراوستا یاد شده است. ورن^۳ دراوستا اطلاق میشود بر کیلان و دیلم و این ناحیه بنا بر آنچه در فر کرد اول و ندیداد ذکر شده چهاردهمین سرزمینی است که اهورمزدا آفرید و ثراتئون (فریدون) برای تصرف آن ناحیه خلق شده بود^۴. مردم این سرزمین هیچگاه در اوستا دیو خوانده نشده اند و بنا بر این ظاهراً از حیث

۱ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۱ فقرات ۱۷-۲۴ . ۲ - بندهشن فصل ۱۵ فقره ۲۸

۳ - Varena . ۴ - و ندیداد فر کرد اول فقره ۱۸ .

توحش بدومیان مازندران نمی‌رسیدند اما علی‌الظاهر نه از نژاد آریا بوده‌اند و نه بمذهب آریایی اعتقاد داشتند زیرا همیشه ایشانرا دراوستا دروغ پرست خوانده‌اند. این نکته نیز قابل ذکر است که ورن گذشته از کیلان نام دیوشهوت نیز هست^۱.

در مازندران هنوز روایاتی در باب دیوان وجود دارد و یاد در تواریخی که نویسندگان قدیم این ناحیه نگاشته‌اند دیده می‌شود. در یکی از نقاط سلسله جبال سواد کوه در ناحیه عباس آباد بومیان قله‌ای را نشان می‌دهند و میگویند دیو سپید در آنجا قلعه‌ای داشت. در ناحیه دیگر از سواد کوه معروف بدره «کیجا کرک چال» غاری که قبلا از آن نام برده‌ام منسوب بدیو سفید است. سید ظهیر الدین مرعشی بذکر قلعه «اسپی ریز» (کوه اسفروز شاهنامه) اشاره کرده آنرا متعلق به «دیو سپید نامی که حاکم ولایت رویان بود» دانسته است. این قلعه را بقول مرعشی ملک اسکندر از امرای محلی مازندران تعمیر کرد^۲ - اسکندر بیک منشی از قلعه‌ی بنام قلعه اولاد در عهد شاه عباس اول خبر داده و گفته است^۳ قلعه اولاد که از آثار قدیمه پادشاهان فرس و محکمترین قلاع طبرستانست در تصرف الوند دیو بود و او سر بحیز اطاعت در نمی‌آورد و دنبال همین کلام مازندرانیانی را که با الوند دیو همراه بوده‌اند مازندرانیان دیو سار خوانده است.

این اشارات تاریخی و نیز روایاتی که میان مازندرانیان باقیست ثابت میکند که روایات کهن در باب طبرستان و ساکنان این ناحیه دیرگامی در ایران باقی ماند و هنوز هم باقیست تا بجاییکه دژها و غارها و کوههای معینی را به افراد غیر معین داستانی نسبت داده‌اند.

۲ - تورانیان

بزرگترین دشمنان ایران پس از دیوان تورانیان بودند. مهمترین جنگهای پهلوانی ایرانیان با این قوم صورت گرفت و دشمنان دیگر ایران یعنی رومیان و

۱ - رجوع شود به زند اوستا ج ۲ ص ۳۷۳ - ۳۷۴ و اوستای دوهارده ص ۱۳۰

۲ - تاریخ طبرستان و رویان ص ۳۶ - ۳ - عالم آرای عباسی

تازیان و آنها که از دشت هاماوران و مصر بوده‌اند و از هریک بمناسبت نامی در شاهنامه آمده همه در درجات سوم و چهارم قرار دارند.

نام توران در شاهنامه از اسم تور پسر فریدون نشأت گرفته و نخستین دشمنی میان تورانیان و ایرانیان نتیجه آزار است که از تور و سلم بناحق بایرج رسید. کینه تیزی ها و انتقامها از این هنگام آغاز شد، نخست منوچهر بکین ایرج سلم و تور را کشت و آنگاه اعقاب تور خاصه پشنگ و افراسیاب با ایرانیان از در نزاع و جدال درآمدند و جنگها میان ایشان رفت و از تورانیان و ایرانیها بایران رسید و چند بار قرار بر صلح نهاده شد و باز جنگ در گرفت تا سرانجام حادثه سیاوش پیش آمد و این جوان نامبردار بنامردی بدست افراسیاب و برادرش کرسیوز کشته شد. این خبر سراسر ایران را بهیجان آورد و همه بکین سیاوش کمر بستند تا سرانجام کیو پسر گودرز بتوران زمین رفت و کیخسرو را پس از هفت سال جست و جو یافت و بایران آورد و کاوس او را بجانشینی برگزید و مأمور کین خواستن از تورانیان کرد. سخت ترین و خطرناک ترین جنگهای ایران و توران از این هنگام شروع شد و بزرگترین پهلوانیهای رستم و پهلوانان دیگر ایران باز بهمین عهد بستگی دارد. جنگهای کیخسرو و افراسیاب تورانی چندان دوام یافت تا سرانجام همه تورانزمین را ایرانیان فرو گرفتند و پادشاه توران بهنگ افراسیاب پناه برد و در آنجا اسیر هوم شد و آخر کار بدست کیخسرو بر کنار دریاچه چیچست بقتل رسید.

کیخسرو پس از ختم غائله افراسیاب پادشاهی تورانرا بجهن پسر اوسپرد و از این پس تادیر گاهی از جنگ و جوش میان ایرانیان و تورانیان اثری در شاهنامه نیست و بالعکس قصه جنگ ایران و روم در عهد لهراسپ پیش می آید ولی تا کهان در عهد گشتاسپ جدال میان این دو قوم آغاز گشت و علت اصلی آن قبول دین زردشت بود از جانب گشتاسپ و ایرانیان. این امر بر تورانیان که پیش از این با ایرانیان همکیش بودند کران آمد و ارجاسپ از گشتاسپ درخواست که دین نو بیفکند و بکیش قدیم باز گردد. باین ترتیب آخرین جنگ ایرانیان و تورانیان صورت جنگهای مذهبی

گرفت و در این جنگهاست که پهلوانی های اسفندیار بمیان آمد و با کشودن رویین دژ و قتل ارجاسپ بدست شاهزاده ایرانی غائله ختم شد.

توران اسمی است برای تعیین سرزمین هایی که در شمال شرق

توران و قوم ایران قرار گرفته و این نام متعلق به دوره بیست که اندکی پیش

از دوره متوسط تاریخ ایران واقعست. چنانکه میدانیم در زبان

تورانی

پهلوی یکی ازادات نسبت «ان» بوده است مانند اردشیر پاپکان - بزرگمهر بختگان -

بهمن سپندداتان که همین نسبت بیدر است و مانند دیلمان، طالشان، کیلان، رام -

ویشماسپان که همین نسبت ناحیه یی بطایفه یی یا کسی است. عین این قاعده در کلمه

توران مجراست یعنی الفونون توران همین نسبت یک سرزمین بقوم «تور» می باشد.

بنا بر این ریشه اصلی این کلمه «تور» است و اتفاقاً روایت شاهنامه فردوسی نیز

با این تحلیل لغوی کاملاً همساز میباشد چنانکه در مورد نسبت صورت اصلی کلمه تور

محفوظ مانده است :

چو جاماسپ رادید کآید یراه بسر بر یکی نغز توری کلاه

چنین گفت کامد ز توران سوار پی-ویم بگویم با اسفندیار

اکنون باید بتحقیق در ریشه اصلی کلمه تورپرداخت.

در باب تقسیم ممالک فریدون و رسیدن توران زمین بتور و زمان پیدا شدن این

افسانه و علل وجهات آن پیش از این ذیل نام ایرج بتفصیل بحث کرده ام و اکنون

در اینجا از ریشه اصلی کلمه توران و اینکه تورانیان چه کسانی توانند بود در نهایت

اختصار سخن می گویم :

دراوستا کلمه تور Tura چند بار آمده است. در فقره ۱۱۳ و ۱۲۳ از یشت ۱۳

(فروردین یشت) دوبار از کسی بنام تور^۱ سخن رفته است که دوپسر بنام ارجون^۲

و فرارازی^۳ داشت و این هردو نام را متبعان از نام های آریایی دانسته اند.

در فقره ۵۶۵۵ از یشت ۱۷ (اردیشت) از قبیله تور با صفت آسواسپ^۴ یعنی

دارندهٔ اسب تیزرو سخن رفته است و چنانکه از این فقرات برمیآید این قوم دشمن ایرانیان بودند.

کلمهٔ تور در مورد نسبت توریه^۱ میشود و معادل لفظ تورانی قرار می‌گیرد و کشور توران در اوستا تورینه^۲ است. اگرچه قوم تور در اوستا چند بار دشمن ایران خوانده شده است ولی از بعضی قطعات اوستا چنین برمیآید که در میان این قوم مردمی پاک و معتقد بزمردیسنای زندگی میکردند^۳.

در فقرات ۵۳-۵۹ از یشت پنجم (آبان یشت) از جنگی میان توس نهم سپهبد و جوانان دلیر خاندان واس^۴ (ویسه) در گذرگاه خشترسوک^۵ برفراز کنگه^۶ (کنگ-دژ) سخن رفته است و همین اشاره بهترین وسیله‌یست برای شناختن مسکن قوم تور در اوستا زیرا محل کنگ دژ را چنانکه قبلاً دیده‌ایم^۷ می‌توان در حدود خوارزم یا در نقطه‌یی از ماوراءالنهر دانست.

مار کوارت معتقد است که کنگ دژ در محل بخارا بود و در زبان چینی سمرقند را کهنک^۸ گویند و بدین ترتیب می‌توانیم مسکن قوم تور را آنسوی جیحون میان این رودخانه و دریاچهٔ آرال (بحیرهٔ خوارزم) بدانیم. این فرضیه بر روایت فردوسی کاملاً منطبق میشود. بنا بر آنچه از ترجمهٔ ارمنی آثار بطلمیوس برمیآید توران همان ناحیهٔ خوارزم بود^۹.

اکنون باید بدانیم قوم تور از چه نژاد بود. آیا تصویری که اغلب مورخان اسلامی کرده و در شاهنامه نیز بارها تکرار شده و در متون پهلوی آمده و مبتنی بر آنست که توران همان ترکستان و تورانیان از نژاد ترکند، درست است، یا این تصورات باطل بوده و قوم تور از نژاد آریا و با ایرانیان از یک اصلند؟

۱ - Tûrya - ۲ - Tûryana - ۳ - یستا ۱۲ فقره ۴۶ - فروردین یشت
فقرات ۱۱۳ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۴۳ - ۴ - Vaêsa - ۵ - Xshathrô - suka
۶ - Kangha - ۷ - رجوع کنید بهین کتاب داستان سیاوش - ۸ - Khang
۹ - رجوع کنید به مقالهٔ مینورسکی Minorsky بعنوان توران در دائرةالمعارف اسلامی .

درمتون پهلوی چند بار بجای توران بصراحت تر کستان گفته شده مثلاً در فقره ۷ از فصل ۳۳ بند هشت چنین آمده است که افراسیاب پس از کشتن زنگیاب و تسلط بر ایران شهر « بس مردم از ایران شهر ببرد و بر کستان نشاند » و باز در همین فصل (فقره ۸) چنین آمده است که سیاوش پس از رنجیدن از پدر سوی افراسیاب بزینهار رفت و دیگر بایران بازنگشت بلکه « تنها به تر کستان شد و دخت افراسیاب بزنی گرفت ». بنا بروایت ایاتکار زیران ارجاسپ از کشور خیون آمد و او و همه تورانیان در این کتاب خیونان خوانده شده‌اند و چنانکه خواهیم دید مراد از کشور خیون همان تر کستانست. درمتون اسلامی همواره کشور توران و تر کستان یکی دانسته شده و در شاهنامه نیز توران سرزمین ترکانست :

یکی پهلوان بود شیروی نام	دلیر و سرافراز و جوینده کام
بیامد ز ترکان چو بیک لغت کوه	شدند از نهییش دلیران ستوه
	(فردوسی)

یکی ترک بدنام او کرگسار	گذشته بر او بر بسی روزگار
	(دقیقی)

بنا بروایت فردوسی زبان تورانیان ترکی بود و این معنی ازدو بیت ذیل بخوبی برمی آید :

بتر کی چو آن ناله بشنید هوم	پرستش رها کرد و بگذاردموم
چنین گفت کاین ناله هنگام خواب	نباشد مگر بانگ افراسیاب

از محققان جایید اروپایی نیز گروهی دنبال همین نظر رفته و پنداشته‌اند که مراد از قوم تور در اوستا ترکان و توران بمعنی معمول خود در عهد ساسانی و اسلامی یعنی تر کستان است^۱ و بعضی نیز حد وسط را انتخاب کرده چنین پنداشته‌اند که قوم تور نخست قبایل چادر نشین و غارتگر و وحشی مختلط از نژاد ایرانی و غیر ایرانی بودند و از میان ایشان تنها برخی بدین مزدایی درآمدند^۲.

۱ - مانند کبکر Geiger در Ostir Kultur s. 194 و بلوشه Blochet در مقاله

« نام ترکان در اوستا » Le nom des turks dans L'Avesta نقل از مقاله سابق الذکر مینورسکی

در دائرة المعارف اسلامی . ۲ - آرتو کریستن سن ، تحقیقات در باب مذهب زردشتی ایران قدیم ص ۱۶

اما در اوستا خاصه گاتاها بهیچ روی دلیلی یافته نمیشود که مؤید ترك بودن تورانیان باشد. همه نامهای تورانی که در اوستا دیده میشود نام های ایرانی و بتمام معنی شبیه و نظیر نامهایست که بزرگان و شاهان و پهلوانان و نیکمردان ایرانی معاصر آنان دارند و کلمه تور نیز در زبان فارسی بمعنی کرد و پهلوان و بهادر^۱ است و در لهجات کردی و طبرستانی و بعضی لهجات دیگر معنی خشمگین و تندخو و خشن از آن مستفاد میشود. معنی اصلی کلمه تور نیز خشمگین و غیور است^۲.

از روایات مختلفی که در شاهنامه و ایاتکار زریران و حتی قطعات مختلف اوستا می بینیم چنین برمی آید که تورانیان مانند ایرانیان اصلاً بمذهب آریائی پیش از زردشت معتقد بودند و نزاع ایشان با گشتاسپ در این بود که چرا دین نیاکان ترا ترك گفته و بآیین پیری افسونگر گرویده است.

بنا بر این مقدمات ناچار باید چنین فرض کنیم که^۳ تورانیان اصلاً عبارت از اقوام آریایی و از خویشاوندان ایرانیان بودند منتهی قوم ایرانی که بسرزمین ایران مهاجرت کرده و شهرنشینی اختیار نموده بودند اندک اندک به آریاییان دیگری که بتقاضای محیط و اقلیم چادر نشین بوده و بعادت چادر نشینان غالباً بسرزمین آباد مجاور خود (ایران) هجوم می آورده اند، بنظر تحقیر نگریستند و آنانرا غیر از خود پنداشتند و توریه خواندند. اما قبایل آریایی میان جیحون و سیحون اندک اندک بر اثر هجوم قبایل جدید آریایی و غیر آریایی مانند سکاها و تخاریان و هیاطله و ترکان که به تناوب صورت گرفت بداخله ایران رانده شدند و نام ایشان بقبایل مهاجم جدیدی داده شد که هجوم آنان اغلب تا داخله ایران نیز ادامه می یافت. در عهد ساسانیان این مهاجمات بیشتر بوسیله قبایل ترك نژاد صورت می گرفت و بهمین سبب است که می بینیم در آثار این

۱ - فرهنگ برهان جامع ۲ - مقاله سابق الذکر مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی.

۳ - این فرضیه با نظریه مارکوارت نزدیک فرادان دارد و تحت تأثیر مستقیم آنست. رجوع کنید

عهد سرزمین توران غالباً تر کستان یا کشور خیون (هون) خوانده میشود^۱ و تورانیان از نژادهای غیر آریاییند و بهمین جهت هم در خداینامه توران معنی تر کستان و تورانیان مفهوم ترکان داشت و از اینجاست که ما در مآخذ اسلامی و در شاهنامه نیز عین این فکر را مشاهده می‌کنیم^۲.

پس از تور بزرگترین شاه تورانزمین در شاهنامه پشنگ و پس

پهلوانان و شاهان از وی افراسیاب و سپس ارجشاسپ است. در عهد این شاهان
توران پهلوانان و بزرگان بوده‌اند که هر يك در شاهنامه مقام و اهمیتی خاص دارند.

بروایت فردوسی پس از تور زادشم سلطنت توران یافت ولی او بکین تور میان نبست. پس از زادشم پشنگ بسطنت رسید و او بکین تور افراسیاب را بچنگ نوزد فرستاد، نوزد بدست افراسیاب اسیر و کشته شد و پورپشنگ در ایرانشهر بیادشاهی نشست تا زال زورا بیادشاهی نشاند و آنگاه هر دو جانب دل بر صلح نهادند و جیحون مرز ایران و توران شناخته شد. چون کرشاسپ جانشین نوزد بر تخت پدر نشست باز افراسیاب بفرمان پشنگ بایران تاخت و چون کرشاسپ در این اوان فرمان یافته بود زال زر رستم را بالبرز کوه ازپی کیقباد فرستاد و او را بایرانشهر آورد و بر تخت شاهی نشاند. کیقباد جنگ تورانیانرا بسیجید و رستم در این جنگ چنان دستبردی بافراسیاب و تورانیان زد که ناچار راه توران پیش گرفتند و افراسیاب پیش پشنگ رفت و ازودرخواست که تقاضای صلح کند. پشنگ نامه‌یی بکیقباد فرستاد و قرار بر آن نهاد که جیحون مرز ایران و توران باشد چنانکه فریدون قرار نهاده بود.

۱ - در عین حال در بعضی از مآخذ مانند کتاب هشتم دینکرد و آثار مکشوفه مانویه تورفان از کلمه توران

نیز سخن رفته و در زبان پهلوی این کلمه عیناً مانند توران در زبان فارسی تلفظ و استعمال شده است.

۲ - در باب توران و قوم تورانی مخصوصاً از مآخذ ذیل استفاده شده است: شاهنامه فردوسی و گشتاسپ

نامه دقیقی و:

Minorsky: art. Tûrân. Encyclopédie de L'Islam

A. Christensen: Etudes sur le zoroastrisme de la Perse

antique. p. 16.

آقای پور داود: بسنا ج ۱ ص ۵۳ - ۴۷ - یشتها ج ۲ ص ۵۳

از پادشاهی پشنگ در شاهنامه دیگر نامی نیست و از این پس افراسیاب بشاهی توران نشست. واقعه سهراب و سیاوش و برزو و جهانگیر و جنگهای بزرگی که با این حوادث همراه است بعهده او روی داد. سیاوش چنانکه می دانیم بر اثر رنجش از پدر بتورانزمین نزدیک افراسیاب رفت. افراسیاب او را بزرگ داشت و دختر خویش فرنگیس را بدو داد اما سرانجام بتحریک برادر خود کرسیوز شاهزاده کیانی را کشت ولی بیامردی پیران و یسه از فرنگیس و چندی بعد از کیخسرو فرزند سیاوش در گذشت. چون درستم از قتل سیاوش آگهی یافت با پهلوانان ایران بتورانزمین تاخت، افراسیاب را بشکست و تورانرا ویران کرد و با پیران باز گشت.

چند گاهی بعد کیو پسر گودرز در جست وجوی کیخسرو بتوران رفت و پس از هفت سال او را بیافت و با فرنگیس با پیران آورد. کیکاوس او را بشاهی برگزید و از این پس جنگهای بزرگ ایرانیان بخونخواهی سیاوش آغاز شد و پس از چند جنگ بزرگ افراسیاب شکسته و پسرش پشنگ کشته شد و سرانجام او نیز همراه کرسیوز بدست کیخسرو بقتل رسید و پسرش جهن از جانب کیخسرو بر توران پادشاهی یافت و با خویشاوندان خویش بتورانزمین رفت و باژ و ساو پذیرفت.

از این پس تا عهد گشتاسپ از تورانیان نامی در شاهنامه نیست. در عهد گشتاسپ داستان ارجاسپ توران خدای بمیان می آید که پس از ظهور زردشت لشکر با پیران کشید و میان او و گشتاسپ جنگها رفت تا سرانجام بدست اسفندیار اسیر و بردار کشیده شد و خاندان شاهی توران بر افتاد.

سپاهسالاری تورانیان در عهد پشنگ با یسه و در عهد افراسیاب با پیران و یسه و در عهد ارجاسپ با کرگسار بود و گذشته از این چند تن، در شاهنامه و دیگر منظومه های حماسی نام بسیاری از پهلوانان تورانی آمده است که ذکر نام همه آنان فعلا بر ما دشوار است و در سطور ذیل که مختص است بتحقیق در اساس داستان بعضی از رجال تورانی نام برخی از آنانرا خواهیم دید.

خلاصه داستان افراسیاب در شاهنامه همانست که در سطور فوق

افراسیاب

مذکور افتاد.

اما داوستا^۱ فرنگرسین^۲ تورانی باصفت گناهکار (نیری^۳) آمده و از دشمنان بزرگ ایران خاصه کوی هئوسروه (کیخسرو) و کشنده سیاورشن و اغرا^۴ است. این مرد تنها یکبار فرکیانی را بدست داشت و آن وقتی بود که زئی نی گو^۵ (زنکیاب) دروغ پرست را که از دشمنان ایران بود کشت اما دیگر بار هرچه کوشید از او نصیبی نیافت و فر از او میگریخت. یکبار فرنگرسین تورانی گناهکار در جست و جوی فر خود را برهنه بدریای وروکش انداخت ولی فر ازو گریخت و خود را از دریای وروکش بیرون افکند، فرنگرسین بخشم آمد و گفت اکنون تر و خشک و خرد و بزرگ و زشت و زیبا را بهم میافکنم تا اهورمزدا بسختی و تنگنا در افتد. گناهکار تورانی همین کار را دوبار دیگر تکرار کرد ولی بفره کیان دست نتوانست یافت. فرنگرسین در پناهگاهی که در طبقه وسطی زمین وجود داشت موسوم به هنکنه^۶ میزیست و سرانجام هئوم^۷ جنگجو و فرمانروای نیک، دارنده چشمان زرین او را بیند افکنده پیش «کوی هئوسروه» کشید و کوی هئوسروه پهلوان و پدید آورنده شاهنشاهی ایران او را بر کنار دریاچه ژرف و پهناور چنچست بکین پدر خود سیاورشن دلیر که بخیانت کشته شده بود و بافتقام اغری^۸ دلیر کشت.

در روایات پهلوی نیز از افراسیاب فراوان سخن رفته است. در این روایات

داستان افراسیاب تکامل بیشتری یافته، در کتاب بندهشن (فصل ۳۱ فقرات ۱۴-۱۹)

۱ - رجوع شود به آبان بشت (بشت ۵) فقرات ۴۱-۴۳. نیشتر بشت (بشت ۸) ۳۷، ۶: در واسپ بشت

(بشت ۹) ۱۷-۱۸، ۲۱-۲۲. فروردین بشت (بشت ۱۳) ۱۳۱، رام بشت (بشت ۱۵) ۳۰-۳۳. ارت بشت

(بشت ۱۷) ۴۲. زامیاد بشت (بشت ۱۸) ۵۶-۶۴. بسنا ۱۱ فقره ۷. Frangrasyan - ۲

Zainigav - ۵ Aghraeratha - ۴ Nairya - ۳

Haoma - ۷ Hankana - ۶

سلسلهٔ نسب افراسیاب چنین است: فراسیاب^۱ پسر پشنگ پسر زئشم^۲ پسر تورک^۳ پسر سپئنیسپ^۴ پسر دوروسپ^۵ پسر نوچ (تور) پسر فریتون. و از دو برادر او یکی کرسیوز (با یاء مجهول)^۶ ملقب به کیدان^۷ و دیگر اغریرث (با یاء مجهول)^۸ نام داشت. یکی از دختران او ویسپان فریه^۹ یعنی فرنگیس است که سیاوش او را بزنی گرفت و از او کیخسرو پدید آمد.

فراسیاب مردی جادو بود^{۱۰}. جنگهای او با ایرانیان از عهد منوچهر آغاز گشت. درمینوگک خرد (فصل ۲۷ فقره ۴۴) آمده است که فراسیاب با منوش چهر صلح کرد و سرزمین ایرانرا از پتیشخوارگر (البرز) تا دوزک^{۱۰} (کابل) بدو داد اما در اینجا از تیر ارخش^{۱۱} (آرش) که در یشت هشتم (تیشتر یشت) فقرات ۶ - ۷ ذکر شده نامی نیست.

فراسیاب منوشچهر و جنگجویان ایران را در پتیشخوارگر حصار داده بود ولی اغریرث برادر او برای نجات سپاهیان و پهلوانان ایران بدرگاه خداوند دعا کرد و چون ایرانیان نجات یافتند افراسیاب برادر خود را کشت. هنگام سخن گفتن از داستان کاوس گفته‌ام که بنا بر فصل ۳۳ بندهشن (نسخهٔ ایرانی) زنگیاب دیو آنگاه که کاوس در هاماوران گرفتار بود بر ایران تسلط یافت. ایرانیان فراسیاب را بیاری خواستند و اوزنگیاب را کشت و پادشاهی ایران شهر کرد و بس مردم از ایران شهر ببردو بتر کستان نشانند و ایران شهر را ویران نمود تا رتستخمک (رستم) از سیستان آمد و با افراسیاب در سپاهان جنگید و از این پس نیز بسی کارزار با او کرد تا ویرا براند و بتر کستان افکند.

در کتاب هفتم دینکرت (فصل ۱ فقره ۳۱) از تلاش افراسیاب برای بدست آوردن فر بهمان شکل که در یشت نوزدهم (فقرات ۵۶ - ۶۴) دیده‌ایم نیز سخن رفته و در

۱ - تنها در کتاب هفتم دینکرت (فصل ۱ فقره ۳۱) نام افراسیاب نزدیک بهیات اوستایی یعنی

فرنگر سیاک Frangrasiâg آمده است. ۲ - Zaêshm ۳ - Tûrag

۴ - Spaênnyasp ۵ - Durusêp ۶ - Karsêvaz ۷ - Kêdân

۸ - Aghrêrath ۹ - Vispânfrîya ۱۰ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ فقره ۳۱

۱۱ - Dujhak ۱۲ - Erexsha

اینجا افزوده شده است که فراسیاب در هر هفت کشور جهان برای بدست آوردن فرکشت.

اهریمن فراسیاب را مانند دهاک (ضحاک) والکسندر (امکندر) جاویدان و فنا ناپذیر خلق کرده بود اما اهرمزد ایشانرا فنا پذیر ساخت^۱. داستان قتل افراسیاب بدست کیخسرو نزدیک دریاچه چنچست^۲ (چیچست) در اوستا و متون پهلوی و روایات حماسی تقریباً بیک نحو آمده است.

داستان افراسیاب بعقیده بعضی ریشه بسیار قدیمتری از یشتها و قطعات مختلف اوستا دارد. هرتل^۳ معتقد است که فرنگرسین اصلاً خدای جنگ و بزرگترین خدای اقوام تورانی بوده است. ما بصحت و سقم این عقیده کاری نداریم ولی میتوانیم با هرتل در این باب همداستان باشیم که افراسیاب یکی از معروفترین نمایندگان اقوام آریایی آنسوی جیحون بود و اگر از ارباب انواع ایشان نبوده اقل بزرگترین نمودار پهلوانی و قدرت و چپاول و یغماگری و تاخت و تاز اقوام تورانی بشمار می آمده است. درست مانند رستم که در روایات ملی بتدریج نمونه کامل شجاعت و تناوری و نیرومندی پهلوانان ایران گردید.

افراسیاب تورانی در یشتها همچنانکه دیده ایم از معاصران و معارضان کیخسرو و تنها کسی از دشمنان این پادشاه کیانیست که نام او در روایات ملی باقی مانده است. سرگذشت اوستایی افراسیاب در روایات متأخر بتدریج تکامل یافت و مفصلتر شد چندانکه افراسیاب بنا بر روایات پهلوی از عهد منوچهر تا پایان سلطنت کیخسرو دشمن بزرگ ایران و با ایرانیان در جنگ بود. در شاهنامه این دوره طولانی اندکی کوتاهتر است یعنی از عهد نوذر آغاز میشود ولی چنانکه دیده ایم تمام حوادث دوره نوذر در بندهشن و سایر مأخذ پهلوی قسمت کوچکی از آخرین حوادث دوره منوچهر است که با

۱ - مینوک خرد فصل ۸ فقرات ۲۹-۳۰ - Tchaêchasta - ۲

Hertel, Die Sonne und Mithra s. 32. d'après Christensen: -۳

Les Kayanides, P. 28 .

تفصیل بیشتری در شاهنامه آمده و شاید این طول عمر زیاد نبالهداستان بيمرگی افراسیاب باشد که اهریمن بدوداده و اهورمزدا از وی سلب کرده بود.

افراسیاب در شاهنامه تنها پادشاهی کینه جو و جنگاور و مخرب نیست، بلکه

در زمره پهلوانان بزرگست با صفاتی که در ابیات ذیل دیده میشود :

وز او سایه افکنده بر چند میل	برو بازوی شیرو هم زور پیل
چو در یادل و کف چو بارنده میخ	زبانش بگردار برنده تیغ
.....
دم آهنج و در کینه ابر بلاست	که آن ترک در جنگ تراژدهاست
ز آهنش ساعد ز آهن کلاه	درفشش سیاهست و خفتان سیاه
درفش سیه بسته بر خود بر	همه روی آهن گرفته بزر
برزم اندرش ده برابر بود	بهر جا که گرد دلاور بود
چنین است آیین پور پشنگ	یکجای ساکن نباشد بجنگ
ز هشتاد رش نیست بالاش کم	نهنگ او ز دریا بر آرد بدم
اگر بشنود نسام افراسیاب	شود کوه آهن چو دریای آب

گذشته از همه اینها افراسیاب جادویی زورمند بود چنانکه میتواندست بجادوی

جهانرا بر چشم همورد تیره سازد و قوت از بازوان او سلب کند. قارن پسر کاوه و

سپاهسالار ایران در جنگ بزرگ نوذر با افراسیاب درباره پور پشنگ چنین میگفت :

بیامد بنزدیک من جنگجوی	مرا دید با گرز کاوروی
که با دید گانش برابر شدم	برویش بدانگونه اندر شدم
که بر چشم روشن نما ند آب و رنگ	یکی جادوی ساخت با من بجنگ

این دشمن بزرگ ایران مردی تند خوی و کناهاکار و پیمان شکن و لجوج و

بیرحم بود و چون خبث جبلت و شر است طبع وی خلجان مییافت بهیچ پند و اندرز گوش

فرا نمیداشت و بعواقب کار نظر نمیکرد. از خون برادر خود اغریرث نگذشت و او را

بجرم یآوری با ایرانیان ورهانیدن پهلوانان ایران شهر بقتل آورد و از روی پدر شرم

نداشت، داماد خود سیاوش را که از او جز پا کد امنی و درستی ندیده بود بنا مردمی کشت

و فرماداد تا دختر او فرنگیس را موی کشان از در گاه وی بیرون برند و مانند جد

خود توردست بخون شاهان آلود ولی سرانجام کیفر این همه نابکاری و نامردمی گریبان
جانش را گرفت و بیچارگی ازمیانش برد.

افراسیاب از میان پهلوانان ایران تنها از قارن و زال و از همه بیشتر از رستم
بیم داشت و برای نابود کردن این پهلوان بزرگ چاره گریبها کرد، سهراب و برزو و
جهانگیر را بجنگ او داداشت، بزرگترین پهلوانان توران و کشور های مجاور را
مانند اشکبوس و کاموس و پولادوند برابر او در آورد ولی این مجاهدات او بیهوده بود و
سرانجام پهلوانیهای همین مرد آواراش ساخت.

افراسیاب در شاهنامه بر آرنده دژی است بنام بهشت کنگ که کیخسرو او را
در همانجا محاصره کرد. بهشت کنگ هشت فرسنگ بالا و چهار فرسنگ پهنا داشت.
از همه جای آن چشمه‌یی میجوشید و بدستی از آن ویران و خارستان نبود. در این دژ
کاخی بزرگ بر آورده بودند و افراسیاب از آن راهی زیر زمین ساخته و چون گرفتار
محاصره کیخسرو شد از همان راه گریخته بود.

اما داستان هنگ افراسیاب که در شاهنامه هنگام گرفتار شدن او بدست هوم
آمده است در اوستا نیز وجود دارد. در فقره ۴۱ آبان یشت (یشت پنجم) از این غار بنام
هنگ^۱ که در زیر زمین ساخته شده بود سخن رفته و در یسنای یازدهم (فقره ۷)
معروف به هوم یشت چنین آمده است که هوم افراسیاب گناهکار تورانی را که به طبقه
وسطی زمین میان دیوار آهنین پناه برده بود اسیر کرد و از طریق مقایسه این فقره از
هوم یشت با فقره ۴۱ آبان یشت نیک درمی یابیم که مراد از دیوار آهنین میان زمین
همان هنگ (هنگ) است که زیر زمین بنا شده و در شاهنامه بغاری نزدیک بردع تبدیل
یافته است. در کتب پهلوی داستان هنگ با هنگ با تفصیل بیشتری آمده و بنا بر این
ماخذ^۲ آن دژ در «بغ گر»^۳ (کوه خدا) بنا شده و مسکنی بوده در زیر زمین و افراسیاب
آنها بجادوی از آهن بر آورده و بلندی آن بدر ازای هزار مرد بوده و صد ستون داشته
است، روشنی این دژ بدرجه‌یی بود که تاریکی شب در آن راه نداشت، شطی از آب و

۱ - Hankana - ۲ - بندهشن بزرگ چاپ انگلستان ص ۷۹ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ -

شطی از شراب و شطی از شیر از آن میگذشت ، خورشید و ماهی ساختگی شب و روز در آن میگشت .

فرنگیس دختر افراسیاب و مادر کیخسرو در مآخذ پهلوی به «ویسیان فریه»^۱ موسوم است و تبدیل این نام بصورت فارسی خود بنوعی خاص صورت گرفت و کمتر سابقه دارد .

نسب افراسیاب که در شاهنامه بدو پشت (پشنک - زادشم) بتور میرسد بایندهشن اختلاف دارد در صورتیکه همین نسب نامه را در تواریخ دیگر اختلاف بسیاری بایندهشن نیست . ابوریحان نسب افراسیاب را چنین یاد کرده است^۲ : افراسیاب بن بشنک بن اینت ابن ریشمن بن ترک بن زب بن اسب بن ارشسب بن طوج . در این سلسله نسب تنها نام اینت زائد است و در اسامی دیگر تحریفات مختصری راه یافته . طبری^۳ سلسله نسب افراسیاب را بصورت ذیل نقل کرده است : افراسیاب بن فشنج بن رستم بن ترک بن شهراسب بن طوج و باز دنبال همین روایت گفته است که گویند فشک (یعنی پشنک) پسر زاشمین بوده است و این زاشمین همان ریشمن الآثار الباقیه و زئشم بند هشن و زادشم شاهنامه است .

این نسب نامه ها در شاهنامه کاملاً خلاصه و کوتاه شده و تنها روایت مجمل - التواریخ^۴ را با آن شباهت و قرابتی است . در کتاب اخیر چنین آمده است که افراسیاب در هر هفت کشور کارزار کرد و شمارهٔ حربهای وی بهزار و صد و اندر سید . روایت دینوری در باب افراسیاب کاملاً با روایات دیگر مغایر است چه بنا بر آن افراسیاب در جنگی که میان او و زاب در خراسان روی داده بود بدست ارسناس (= آرش) تیر انداز مقتول شد^۵ .

افراسیاب دو برادر داشت : یکی اغریث و دیگری کرسیوز .

اغریث

اغریث در شاهنامه جوانی با تدبیر و عاقل و رحیم و بخشاینده

است ، هنگامی که پشنک افراسیاب را بجنک نوذر میفرستاد:

۱ - Vispānfrya - ۲ - الآثار الباقیه ص ۱۰۴ ۳ - تاریخ الرسل والملوک ۴۳۴-۴۳۵

۴ - ص ۲۸ ۵ - ایضاً ص ۴۱ ۶ - اخبار الطوال ص ۱۳

چو شد ساخته کار جنگ آزمای
پیش پدر شد بر اندیشه دل
بدو گفت کای کار دیده پدر
منوچهر از ایران اگر کم شده است
چو کرشاسپ و چون قارن رزم زن
اگر ما نشوریم بهتر بود

بکاخ آمد اغریزث رهنمای
که اندیشه دارد همی پیشه دل
ز ترکان بمردی بر آورده سر
سپهد سبه سام نیرم شده است
جز این نامداران آن انجمن...
کزین شورش آشوب کشور بود

هنگامی که بارمان از سپاه توران می‌خواست بجنک ایرانیان رود اغریزث از گسیل کردن وی بجنک بیم داشت و با این کار مخالف بود اما افراسیاب تندخوی سخن برادر را نشنید و بارمان را بجنک فرستاد. چون افراسیاب بر نوذر دست یافت و گروهی از پهلوانان ایران را اسیر کرد و بیند افکند ایرانیان بدو پیام فرستادند و آزادی خود را خواستار شدند. اغریزث نیز بدین کار تن در داد و از نیروی مبعوض افراسیاب و بدست او مقتول شد.

نام اغریزث و داستان قتل او بدست افراسیاب در اوستا نیز دیده میشود. اسم این شاعرزاده تورانی در اوستا اغر ارث^۱ است و از او در موارد مختلف یاد شده و ما این موارد را در شرح داستان کیخسرو دیده‌ایم.

اغر ارث همیشه با صفت نرو^۲ یعنی دلیر^۳ ذکر شده و از جمله نیکان و پاکانست که بدست تورانی گنهگار فرنگرسین کشته شد و کیخسرو کین او را از آن تبه‌کار گرفت اما در اوستا هیچگاه از قرابت افراسیاب و اغریزث سخن نرفته است. نام اغر ارث همه جا دنبال نام سیاورشن آمده و کیخسرو بکین او سیاوش افراسیاب تورانی را بقتل آورده است و بهمین سبب بعضی از محققان^۴ چنین اندیشیده‌اند که اصلاً میان داستان اغریزث و سیاوش ارتباطی وجود داشت ولی از این ارتباط در آثار پهلوی و شاهنامه اثری مشهود نیست.

۱ - Aghraeratha - ۲ - Narava

۳ - دارمستر در قبول معنی معینی برای این صفت حیرانت‌ولی یابان مقال او با انتخاب صفت مذکور

در متن با صفت پهلوان با فوق بشر انجامیده است، زند اوستا ج ۲ ص ۴۳۶ - ۴ - ایضاً همان صحیفه.

نام اغر ارث از دو جزء «اغر»^۱ (یعنی از طراز اول - از صف اول) و «رث»^۲ (یعنی گردونه^۳) ترکیب شده و معنی ترکیبی آن چنین است: «کسی که گردونه خویش را پیشاپیش میبرد - صاحب گردونه پیش رونده» ولی اگر جزء دوم را «ارث» یا «رثی»^۴ که اولی بمعنی خرد دومی بمعنی کردار است بدانیم معنی چنین خواهد شد: «صاحب خرد عالی - صاحب کردار عالی»^۵.

بنا بر روایات پهلوی اغریرث برادر افراسیاب پیداداش تقوی و فضیلت خویش پسری بنام گوپت شاه^۶ یافت که از سر تا کمر بصورت انسان و مابقی تنش بشکل گاو - است و همیشه بر کنار دریا بقربانی و نثار کردن زور مشغول است. بنا بر عقیده یکی از محققان^۷ داستان گوپت شاه تحت تأثیر اساطیر آشوری است چه آشوریان هم گاو هایی با سر انسان مجسم میکرده اند که گاه ظروف خاصی برای نثار فدیه با آنهاست و بعید نیست فکر وجود گوپت شاه و موضوع عبادت دائم او از آن قوم نشأت کرده باشد.

برادر دیگر افراسیاب که نام او را در داستانها می بینیم کرسیوز^۸ است که در خبث طینت از افراسیاب کم نبود. نام کرسیوز از آغاز جنگ افراسیاب با ایرانیان در شاهنامه دیده می شود و اوست که از طریق سعایت افراسیاب را بقتل سیاوش برانگیخت و سرانجام بکین این شاهزاده بدست کیخسرو کشته شد.

نام او در اوستا^۹ «کرسوزد»^{۱۰} آمده و او نیز مانند فرنگر سین تورانی گناهکار

۱ - Aghra - ۲ - 19 E. Blochet: lexique des fragments de l' avesta p.

۳ - Ratha - ۴ - بلوچه ص ۱۳۳ Erethe - ۵ - Rethi - ۶

۷ - Darmesteter: Zend-Avesta Vol, II P. 436

۸ - Gôpat-shâh - ۹ - زند اوستا دارمستتر ج ۱ مقدمه ص ۸۵ - ۸۶ . بندهشن

فصل ۳۱ فقره ۲۰ . مینوک خرت فصل ۶۲ فقرات ۳۱-۳۶

Casartelli: philosophie religieuse du mazdéisme, p. 120-۱۰

فصل از دارمستتر ج ۲ زند اوستا ص ۴۳۷ ۱۱ - زامیاد یشت فقره ۷۷ ۱۲ - Keresavazda

است که در قتل سیاورشن دست داشت و بیادافره این گناه بدست کوی هئوسروه بر کنار دریاچه چئچست (= چیچست = اورمیه) بقتل رسید.

پس از افراسیاب بزرگترین پادشاه داستانی توران ارجاسپ

ارجاسپ است که آخرین دشمن خطرناک ایران شمرده می‌شود. نام او در اوستا

ارجت اسپ^۱ است یعنی دارنده اسب باارج^۲ (ارزنده-ارجمند).

از این شاه تورانی در فقرات ۱۰۸ و ۱۱۴ از یشت پنجم (آبان یشت) و فقره ۳۰ از یشت نهم

(درواسپ یشت) سخن رفته و نام او همه جا با صفت درونت^۳ یعنی دروغ پرست آمده

و او خود خیونی یعنی از قبیله خنی^۴ دانسته شده است و این قبیله خنی^۵ از یکی از

قبایل تورانیست که در ادبیات پهلوی به خیون مبدل شد و در منظومه ایاتکار زیریران

همه جا ارجاسپ و پیروان او از خیونان دانسته شده‌اند.

از این پادشاه در روایات پهلوی بسیار یاد شده و در منظومه ایاتکار زیریران

داستان جنگ مذهبی او با گشتاسپ بتفصیل آمده و قسمت بزرگی از شاهنامه بچنگهای

او با گشتاسپ و اسفندیار تخصیص یافته است. نام این پادشاه تورانی در روایات پهلوی

ارژاسپ^۶ یا ارجاسپ^۷ است که در تواریخ اسلامی به خوزاسف و ارجاسب مبدل شد و

خوزاسف قرائت غلط کلمه ارژاسپ پهلوی است.

پیروان ارجاسپ را دقیقی همه جا دیو خوانده است :

هم اندر زمان شد سوی شاه چین

فرود آمد از گاه ترکان خدیو

یکی کهرم و دیگر اندیرمان...

کجا پیکرش پیکر بیروگرک

که با گرسنه شیر دندان زنم

پس آگاه شد نره دیوی از این

چو ارجاسپ بشنید گفتار دیو

برادر بد او را دو امر یمنان

بگفتا کدامست کهرم سترک

بیامد یکی دیو گفتا منم

از جمله پیروان بزرگ ارجاسپ در منظومه یادگار زیریران ویدرفش جادو و

۱ - Aredjat aspa - ۲ - بشتهای تألیف آقای پورداد ج ۱ ص ۲۸۵

۳ - Drvant - ۴ - Xyaona

۵ - Arjâsp - ۶ - Artchâsp